

شاخص‌های سنجش تفکر محافظه‌کاری

کرامت‌اله راسخ*

چکیده

هدف این پژوهش رسیدن به شاخص‌هایی برای تعریف و تعیین شیوه تفکر محافظه‌کاری، به‌خصوص در آلمان است. روش تحقیق کتاب‌خانه‌ای است، ولی برای اجرای آن از رویکرد موضوع‌گرا استفاده شده و با بهره‌گیری از منابع گوناگون، ویژگی‌هایی برای شیوه تفکر محافظه‌کاری تعیین شده است که عبارت‌اند از: مخالفت با لیبرالیسم، برابرخواهی، نظام دموکراتیک، آزادی فردی، فردگرایی، کثرت‌گرایی، پارلمنتاریسم، و سرمایه‌داری. تفکر محافظه‌کاری با آن‌که خلق‌گرا، تمرکزگرا، اقتدارگرا، و نخبه‌گراست؛ اما اقتصاد تعاونی را بر نظام سرمایه‌داری ترجیح می‌دهد و دارای تمایلات نژادپرستی است. در عین حال، به انسان‌بدبین است و تمایلات دینی دارد.

کلیدواژه‌ها: محافظه‌کاری، تفکر محافظه‌کاری، شاخص‌های سنجش، آلمان.

۱. مقدمه

تحول اندیشه محافظه‌کاری در آلمان به‌عنوان موضوع این تحقیق انتخاب شد؛ زیرا کشور و جامعه آلمانی، به دلایل گوناگون، مورد مناسبی برای مطالعه تفکر محافظه‌کاری است. تفکر محافظه‌کاری در آلمان از اوایل قرن نوزدهم به‌تدریج در واکنش به تفکر روشنگری، انسان‌گرایی، و در نهایت انقلاب فرانسه شکل گرفت. در اوایل قرن بیستم مکتب سیاسی شد و در دهه سوم قرن بیستم، به‌شکل تفکر انقلاب محافظه‌کاری درآمد. تفکر انقلاب محافظه‌کاری عنوانی برای فعالیت فکری و نوشتاری گروهی از صاحب‌نظران راست‌گرای آلمانی در دوران جمهوری وایمار (Weimarer Republik) بود. جمهوری وایمار به دوران

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد جهرم، گروه جامعه‌شناسی krasekh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۸

بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ اطلاق می‌شود، دورانی که نظام سلطنتی در آلمان سرنگون و نظام جمهوری جانشین آن شد. شیوه تفکر محافظه‌کاری در دوران بعد از جنگ جهانی دوم و به‌خصوص در سه دهه گذشته دست‌خوش تغییر اساسی شد، به‌طوری که با تفکر لیبرالیستی سازگار و یکی از مکاتب اصلی بنیان تفکر سیاسی در این کشور شد.

۲. بیان مسئله

در میان وقایعی که از قرن دوازدهم تا پانزدهم میلادی در غرب اتفاق افتاد، پنج واقعه از اهمیتی خاص برخوردار است: کشف باروت، کشف قطب‌نما، اختراع صنعت چاپ، فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳ م)، و کشف قاره آمریکا (۱۴۹۲ م) (راسخ، ۱۳۹۳: ۱۲۹-۱۴۵). به‌موازات و عمدتاً به‌دنبال این وقایع از اوایل قرن شانزدهم، تحولاتی در غرب رخ داد که زندگی انسان غربی و به‌تبع آن زندگی بشر را دگرگون کرد که از آن میان می‌توان از رفورماسیون (جنبش اصلاح دین)، انسان‌گرایی، رنسانس، انقلاب صنعتی، انقلاب علمی، و انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی نام برد (راسخ، ۱۳۹۱: ۱۴۲، ۱۵۲، ۵۸۶، ۵۸۸). غربی‌ها نام این دوره از تاریخ خود را «عصر مدرن» گذاشتند. سرعت تحولات در این پنج قرن واکنش‌هایی را در غرب و سراسر دنیا سبب شد (Rasekh, 2000). این تحولات در عرصه اجتماعی و سیاسی عظیم بود. وقوع انقلابی شکوه‌مند در انگلستان (۱۶۸۸ م) و نیز انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ م) از جمله این تحولات هستند. واکنش به این تحولات نیز عظیم بود. جنبش محافظه‌کاری یکی از این واکنش‌هاست که هم‌زمان و به‌موازات تحولات اجتماعی و انقلابی از قرن هجدهم شکل گرفت و تا به امروز عمده‌ترین تفکر در مقابل تفکر لیبرالی در غرب است. نخستین واکنش به انقلاب فرانسه از دیدگاه محافظه‌کاری نسبت به ادموند بورک (E. Burke) و کتاب *ملاحظات* در باب *انقلاب فرانسه* نشان داده شد. بورک انقلاب فرانسه را «انتقام الهی» می‌دانست، در حالی که فرانسیس رنه دو شاتوبریان (François René de Chateaubriand) انقلاب را تهدیدی برای نظم دینی تلقی می‌کرد. آرمین موهلر (A. Mohler) جنبش محافظه‌کاری را جنبش «تجدید حیات روحی» می‌دانست و ریموند فن دم بوسشه (R. v. d. Bussche) فرد محافظه‌کار را فردی در نهایت غیرسیاسی می‌پنداشت. کارل مانهایم (K. Mannheim) بین محافظه‌کاری و سنت‌گرایی تمایز قائل شد و محافظه‌کاری را به‌منزله واکنش به ظهور عقل‌گرایی می‌دانست. این در حالی بود که اشتفان برویر (S. Breuer) محافظه‌کاری را تفکری التقاطی تعریف کرد. به‌نظر ینس هاکه (J. Hacke)، محافظه‌کاری توانسته است بخش قابل ملاحظه‌ای از عناصر تفکر لیبرالی

را تصاحب کند. الکساندر گولند (A. Gauland) حمله به محافظه‌کاری را کار روشن‌فکرانی می‌دانست که به «قدرت تاریخ» آگاه نیستند. فرانک بوش (F. Bösch) از «مدرنیزاسیون محافظه‌کاری» سخن می‌گوید. دومینک گپرت (D. Geppert) و اچ. اچ. گرین (H. H. Green) بر قدرت ایدئولوژیک محافظه‌کاری تأکید می‌کنند. اشتفان برویر معتقد است تفکر محافظه‌کاری از شعارهای ملی، چپی، و نظامی برای اهداف خود استفاده می‌کند. به عقیده اولریش موکه (U. Mücke)، محافظه‌کاری انواع گوناگون دارد و سرانجام یورگن هابرماس (J. Habermas) بین محافظه‌کاری امریکایی و آلمانی در دوران پس از جنگ جهانی دوم تمایز می‌گذارد. این نظرها در پیشینه تحقیق و مبانی نظری به تفصیل بررسی می‌شود.

۳. روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش از نوع کیفی و روش آن کتاب‌خانه‌ای است و بر اساس «نظریه موضوع‌گرا» اجرا شده است. نظریه موضوعی که انسلم استراوس (A. Strauss) و بارنی گلاسر (B. Glaser) آن را ارائه کرده‌اند، بیانگر بهره‌گیری از راهی ویژه برای دستیابی به فرضیه‌های نوین و شکل‌گیری نظریه‌ای است که ریشه در موضوع و داده‌ها داشته باشد. بر این اساس، در مرحله نخست و مطالعات میدانی نظریه‌هایی درباره روابط میان متغیرها شکل می‌گیرد و سپس ابعاد فرضیه‌های اولیه و نزدیک به موضوع پژوهش در مقایسه‌ای نظاممند بررسی می‌شود. به نظر این دو، روند خلق نظریه فرایندی انعطاف‌پذیر است (راسخ، ۱۳۹۱: ۱۱۴۴).

۴. پیشینه تحقیق

تفکر انقلاب محافظه‌کاری در تقابل و تقریباً هم‌زمان با انقلاب فرانسه متولد شد. ادموند بورک، که پدر نظریه‌های محافظه‌کاری به حساب می‌آید، انقلاب را «انتقام الهی» (Burke, 1997: 287) و «مصیبت دنیایی» (ibid: 137) تعریف کرد که پیامدهای وحشت‌ناک آن فقط محدود به «وحشت از سرنیزه و چوبه دار» (ibid: 120) نیست، بلکه خطرناک‌تر از آن وجود «کسانی است که می‌خواهند دنیای بهتری بسازند» (Burke, 1997: 126). کسانی که با شوق و حرارت بنای موجود را ویران می‌کنند تا «دولت و اساس کهن آن را خراب کنند و به تماشای ویرانی آن بنشینند» (ibid: 135). بورک فکر دگرگونی تدریجی و مستمر را در مقابل تفکر تغییر کیفی، بنیادی، و انقلابی قرار داد. دومین فکر بنیادی که وی در ملاحظات مطرح می‌کند، «استمرار» (kontinuität/continuity) یا به عبارت دقیق‌تر «استمرار تاریخی» است. فکر استمرار در وضعیت کنونی دو جهت دارد: گذشته و آینده. استمرار نه

فقط در گذشته، بلکه در آینده نیز اهمیت دارد (ibid: 70). بورک نه خواهان گذشته ارتجاعی و نه آینده آرمانی است، جایگاه او جایی بین این دو قطب است (Hildmann, 2009: 9). فرانسویس رنه دو شاتوبریان دومین نظریه‌ساز بااهمیت رویکرد محافظه‌کاری در نیمه اول قرن نوزدهم است. او در اثر خود به نام جوهر مسیحیت و زیبایی‌های دین مسیحی، (*Le Génie du Christianisme ou Beautés de la religion chrétienne*)، در صدد احیای اعتقاد کاتولیکی است که به گمان او انقلاب و روشنگری به آن صدمه زده است. بنابراین، او به نیروی نظم‌دهنده دین اعتقاد دارد (Siepe, 1999: 126-127; Mannheim, 1984: 98). شاتوبریان در سال ۱۸۱۸ گاه‌نامه‌ای تأسیس کرد تا در خدمت فکر بازسازی سیاسی و دینی سلطنت‌طلبان مخالف انقلاب قرار گیرد. او به این گاه‌نامه عنوان *محافظه‌کاری* (*Le Conservateur*) داد و بدین ترتیب، برای نخستین بار از این مقوله در مبارزات سیاسی استفاده شد. هدف وی اثبات این نکته بود که در دنیای بی‌نظم و پریشان بعد از انقلاب دین و به عبارت دقیق‌تر مسیحیت، به خصوص مذهب کاتولیک، از نیروی نظم‌دهنده‌ای برخوردار است. او مانند بسیاری از هم‌عصران خود دین مسیحیت را جانشینی اجتناب‌ناپذیر برای خرد افسارگسیخته‌ای می‌دانست که انسان را به ترور و قتل عام عمومی می‌کشاند. با توجه به بیانات شاتوبریان و بورک، به یکی از اصول اساسی تفکر محافظه‌کارانه؛ یعنی اعتقاد به نیروی نظم‌دهنده دین می‌رسیم.

کارل مانهایم از نخستین کسانی بود که درباره تفکر محافظه‌کاری تحقیق نظری جدی کرد. وی میان «سنت‌گرایی» (*traditionalismus/traditionalism*) و «محافظه‌کاری» تمایز گذاشت. به نظر وی، سنت‌گرایان طرف‌دار جریان‌های فکری قدیمی هستند، در حالی که محافظه‌کاران کسانی بودند که در مقابل افکار روشنگری واکنش نشان دادند. بنابراین، او واکنش سنت و افکار سنتی در برابر جریان‌های لیبرالی متأثر از افکار روشنگری را «محافظه‌کاری» نامید (Mannheim, 1984). مانهایم معتقد است تفکر محافظه‌کاری ماهیتی واکنشی و بازتابی دارد. او در کتاب اصلی خود درباره محافظه‌کاری نشان می‌دهد که محافظه‌کاری، به‌رغم تأکید ظاهری بر تاریخ و سنت، حاصل تأمل متأخر درباره گذشته پس از ظهور عقل‌گرایی (*rationalismus/rationalism*) و زمانی است که عقل‌گرایی تهدیدی برای ارزش‌های سنتی شد (Hacke, 2004: 1). مانهایم سنت‌گرایی را «خصوصیت عمومی انسان» و ویژگی انسان‌شناختی تعریف می‌کند که در هر زمان امکان وجود آن است (Mannheim, 1984: 92f). محافظه‌کاری برعکس، «ساختار فکری» و «سبک فکری خاصی» است که تحول تاریخی آن از قرن هجدهم در افق مدرنیته در حال شکل‌گیری، روشنگری،

و جامعه مدنی شروع شد و اشکال ظاهری آن نیز ارتباط نزدیکی با این محتوا دارد (Mannheim, 1984: 109; Schildt, 2006: 1307). بنابراین، از دیدگاه مانهایم، محافظه‌کاری مناسبات ساختاری عینی، تاریخی، پویا، و تغییرپذیر است. با این تعبیر کلی، تفکر محافظه‌کاری یک ویژگی روحی-روانی و به عبارتی واقعیت تاریخی اجتماعی است (Schumann, 1984: 13). مناسبات اجتماعی در پیدایش تفکر محافظه‌کاری از اهمیت خاصی برخوردار است. این حکم حتی درباره افراد محافظه‌کار منفرد نیز صادق است.

آرمین موهلر، نویسنده سوئیسی، در سال ۱۹۵۰ کتابی به نام «انقلاب محافظه‌کاری در آلمان ۱۹۱۸-۱۹۳۲: رئوس جهان‌بینی منتشر و در آن ادعا کرد که جریان فکری انقلاب محافظه‌کاری یک جریان فکری مستقل مانند سوسیالیسم یا لیبرالیسم است. به نظر وی، در فاصله سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۲ جریان فکری و سیاسی مستقلی در آلمان شکل گرفت که می‌توان آن را در ردیف جریان‌های سیاسی و فکری دیگر مانند سوسیالیسم، لیبرالیسم، و مانند آن قرار داد و از آن با عنوان جریان فکری «انقلاب محافظه‌کاری» نام برد. موهلر می‌نویسد: حرکت انقلاب محافظه‌کاری «جنبش تجدید حیات روحی است که بر ویرانه‌های باقی‌مانده از قرن نوزدهم بنا شد» (Mohler, 1994: XXVIII). به اعتقاد وی، دو دریافت از تکامل تاریخ بشر وجود دارد: تصور «گلوله‌ای» (kugel) و تصور «خطی» (linie). «انقلاب محافظه‌کاری» به عبارتی «قیامی» علیه فهم خطی از زمان و تاریخ است. به زعم او، تفکر خطی از تاریخ ارتباط نزدیکی با تفکر مسیحی دارد: «مسیح در مکانی کاملاً معین، غیرقابل تغییر، و در زمانی غیرقابل بازگشت به صلیب آویخته شد. آن چه پیش از او بود، بازمی‌گردد و آن چه بعد از او آید، دیگر است» (Mohler, 1994: 82). موهلر معتقد است تفکر محافظه‌کاری در مقابل این تفکر خطی قرار می‌گیرد و تفکر خطی نه فقط اساس تفکر لیبرالی است، بلکه شیوه تفکر مارکسیستی نیز خطی است و اصولاً شالوده دنیای مدرن بر پایه این تفکر قرار دارد (ibid: 83). به نظر موهلر، در اوایل قرن بیستم و در آستانه جنگ جهانی اول، دو تحول سبب پیدایش و تقویت فکر «انقلاب محافظه‌کاری» در آلمان شد: اول آن که افراد بی‌شماری در دوران جنگ و پس از آن در معرض اشکالی از زندگی قرار گرفتند که با ساخت اجتماعی شهروندی مرسوم در قرن نوزدهم متفاوت بود و دوم این که، در دوران جنگ اول جوانان زیادی به جبهه‌ها اعزام شدند که هنوز با جامعه شهروندی کاملاً سازگار نبودند. او به این دو دگرگونی عنوان فرایند «شهروندزدایی» (entbürgerlichung) داد. بدین ترتیب، تفکر انقلاب محافظه‌کاری در بستر این تحول شکل گرفت (ibid: 41).

اشتفان برویر، در کنار آرمین بوهرلر، شناخته‌شده‌ترین متخصص «انقلاب محافظه‌کاری» است. بر اساس استدلال او، شیوه تفکر «انقلاب محافظه‌کاری» تفکری التقاطی است که عناصر فکری آن ترکیبی از مکاتب فکری گوناگون است و مشخصه انحصاری خاصی ندارد. او در کتاب *کالبدشکافی انقلاب محافظه‌کاری*، نظریات نمایندگان فکری «انقلاب محافظه‌کاری» را درباره اقتصاد، سیاست، فناوری، نژاد، و مقولات دیگر دقیقاً بررسی کرد. به اعتقاد وی، اختلاف نظر میان افراد وابسته به جریان «انقلاب محافظه‌کاری» بنیادی است. بنابراین، نمی‌توان این اختلافات را نادیده گرفت. او عنوان «انقلاب محافظه‌کاری» را برای راست‌افراطی در دوران جمهوری وایمار پیش‌نهاد کرد (Breuer, 1993: 274-275). برویر، به‌رغم تنوع عناصر سازنده فکر انقلاب «محافظه‌کاری»، معتقد است اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های محافظه‌کار و افراد متمایل به این گروه‌ها سه ویژگی دارند: با لیبرالیسم، نظام دموکراتیک، و اصل برابری انسان‌ها مخالف‌اند.

اثر دیگری که در این زمینه از اهمیت برخوردار است کتاب ریموند فن دم بوسشه، با عنوان *محافظه‌کاری در جمهوری وایمار: سیاسی شدن عنصر غیرسیاسی*، است. این کتاب به یکی از مهم‌ترین خصوصیات محافظه‌کاران اشاره می‌کند و آن‌ها را، به‌رغم شعارهای تند، در نهایت افراد و جریان‌هایی «غیرسیاسی» می‌داند. به‌نظر بوسشه، ویژگی «غیرسیاسی بودن» در میان محافظه‌کاران مشترک است (Bussche, 1998).

ینس هاکه نیز اثری قابل ملاحظه با نام *تأسیس جمهوری آلمان فدرال: اساس لیبرالی-محافظه‌کاری جمهوری آلمان فدرال* را در این باره خلق کرده است که در آن تحول فکر محافظه‌کاری پس از جنگ جهانی دوم را بررسی و به این نتیجه رسیده است که فکر محافظه‌کاری پس از جنگ موفق شد، ضمن حفظ خصوصیات «خوب» خود، بسیاری از عناصر لیبرالی را تصاحب کند. او در کتاب خود از مبانی تاریخ تفکر استفاده می‌کند و بر این نظر است که فکر متفکران اولیه جنبش‌های مدرن، از لیبرالیسم گرفته تا ملی‌گرایی یا سوسیالیسم، را می‌توان در قالب چند مقوله کلیدی خلاصه کرد: آزادی، ملت، برابری، قدرت، و نژاد. هاکه معتقد است تفکر محافظه‌کاری، به‌منزله تفکری واکنشی، همواره در حال تغییر و سازگار شدن با محیط اجتماعی مربوطه است. البته این به آن معنا نیست که نتوانیم اولویت‌های محافظه‌کاران را تعیین کنیم؛ چراکه در هر حال مقوله‌هایی مانند وطن، خانواده، سنت، و دین از جایگاه خاصی در تفکر محافظه‌کاری برخوردارند (Hacke, 2008).

فرانک بوش، در دو کتاب *قدرت و بی‌قدرتی: تاریخ حزب دموکرات مسیحی آلمان* و *محیط محافظه‌کاری و سیاست‌های محلی (۱۹۰۰-۱۹۶۰)*، درصدد تحریر تاریخ حزب

دموکرات مسیحی آلمان است که یکی از احزاب مهم بعد از جنگ جهانی دوم در این کشور است (Bösch, 2002a; 2002b). او در این کتاب از «مدرنیزاسیون محافظه‌کاری» سخن می‌گوید و هدفش تعیین حدود محافظه‌کاری در محیط اجتماعی معاصر است. بُوش، بر خلاف بسیاری دیگر از جمله مانهایم، تلاش نکرد تا محافظه‌کاری را با استفاده از مفاهیم تاریخ تفکر سیاسی تعیین کند، بلکه با فاصله گرفتن از این‌گونه مفاهیم یک‌راست سراغ «گروه‌های بزرگ اجتماعی» رفت که می‌شد به «عمل اجتماعی» آن‌ها نسبت «محافظه‌کاری» داد. به عقیده او، عمل سیاسی «گروه‌های بزرگ اجتماعی» تحت تأثیر عوامل ذیل شکل گرفت و به همین علت می‌توان به آن عنوان محافظه‌کاری داد:

۱. ارزش زیاد قائل شدن برای ارزش‌ها و رسوم متأثر از مسیحیت؛ ۲. احساس تعلق کردن به وطن به معنای محدود، یعنی شهر و دیار و به معنای وسیع، یعنی میهن؛ ۳. تصور از جامعه به‌منزله جماعتی متشکل در گروه‌های صنفی و ترجیح دادن نخبه‌سالاری. بُوش آگاه است که این ارزش‌ها تغییر و همواره محتوای جدیدی پیدا می‌کنند. با این شاخص می‌توان به تعریف کلی‌تر از محافظه‌کاری رسید. طبق این تعریف کسانی که در دهه ۱۹۲۰ خواهان احیای مجدد سلطنت، تأسیس مدارس مخصوص مذهبی، و آلمان یک‌پارچه و بزرگ بودند؛ به همان میزان محافظه‌کار هستند که کسانی که نیم‌قرن بعد صدر اعظم قوی را ترجیح می‌دادند، خواهان اجباری کردن درس دینی در مدارس، و الحاق مناطق شرقی آلمان به آلمان غربی بودند (Bösch, 2002b: 15). به‌نظر بُوش، از دهه ۱۹۶۰ ما شاهد آغاز حرکت لیبرال شدن محافظه‌کاری در جمهوری آلمان فدرال هستیم. این تحولات سبب شد تا محافظه‌کاری دیگر جریانی در مقابل لیبرالیسم نباشد، بلکه سازشی بین محافظه‌کاری و لیبرالیسم شکل گیرد. به‌طوری که بتوان از محافظه‌کاری لیبرالی سخن گفت.

دومینک گِپرت در رساله دکتری خود با عنوان *انقلاب محافظه‌کاری تاچر*، جریان ظهور و قدرت‌گیری مارگارت تاچر، نخست وزیر سابق انگلستان، را بررسی کرد. تاچریسم از دیدگاه او، واکنشی در برابر اقتصاد کینزی؛ یعنی سیاست غالب اقتصادی در انگلستان بعد از جنگ بود. تاچر مخالف شدید دولت رفاه و معتقد بود که باید اقتصاد انگلستان را بر اساس لیبرالیسم قرن نوزدهم تجدید سازمان کرد. نولیبرالیسم تاچر به تجدید نظر در سیاست‌های مالی محدود نشد، بلکه بنیادی‌تر بود و عمیقاً تحت تأثیر اخلاق پروتستانی، آمیخته به آگاهی رسالت بریتانیایی، قرار داشت. این ویژگی سبب فراهم شدن امکان ارتباط تاچر با مخاطبانش شد. تاچر در واقع استمرار سنت احترام به زندگی جماعتی بود که محافظه‌کاران انگلیسی با آن آشنا بودند. در چهارچوب این تفکر فرد به خانواده و جماعت تعلق دارد و

وظیفه دولت تقویت این ارتباط و تلاش برای آزادسازی انرژی طبیعی شهروندان برای خودشکوفایی فردی است (Geppert, 2002).

اچ. اچ. گرین نیز محافظه‌کاری عصر مارگارت تاچر در انگلستان را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که ظهور تاچر و ایدئولوژی آن تاکنون به اندازه کافی بررسی نشده است. از دیدگاه او، برنامه اقتصادی تاچر اهمیت خاص ایدئولوژیک دارد و نشان‌دهنده این واقعیت است که محافظه‌کاران انگلیسی برای تفکر اقتصادی همان‌قدر اهمیت قائل هستند که برای تفکر درباره شیوه‌های مقاومت «جامعه مدنی» در مقابل دولت. گرین با تحقیقات خود نشان داد که فکر مخالفت با دولت رفاه خیلی قبل از تاچر وجود داشته است (Green, 2002: 238). وی به این نتیجه رسید که سیاست در انگلستان به‌دشواری به دو قطب لیبرال در مقابل محافظه‌کار محدود می‌شود. در حالی که در آلمان محافظه‌کاران و لیبرال‌ها قبل از جنگ جهانی دوم در دو قطب قرار داشتند؛ چراکه برنامه سیاسی محافظه‌کاران آلمانی در ارتباط نزدیک با تصویرشان از جامعه و فرهنگ قرار داشت. محافظه‌کاری در انگلیس بر اساس «شک و بدگمانی» بنا شد. گرین معتقد است محافظه‌کاری در انگلستان به آخر خط رسیده است (ibid: 290). به عقیده او، ضربه خوردن دین و سنت در اروپا، که محمل‌های اصلی محافظه‌کاری هستند، آینده محافظه‌کاری را در اروپا با علامت سؤال مواجه کرده است.

اولریش موکه نیز در کتابی با عنوان *علیه روشنگری و انقلاب: ظهور تفکر محافظه‌کاری در دنیای ابرریایی* فرایند پیدایش تفکر ضد روشنگری، ضد انقلابی، و محافظه‌کاری را در اسپانیا، پرتغال، و امریکای لاتین بررسی کرد (Mücke, 2007: 11). وی در این اثر بدیهیات، تنوع، آمیختگی، و تشابه تفکر محافظه‌کاری را در دنیای اسپانیایی و پرتغالی زبان طی ۷۰ سال گذشته بررسی کرد. موکه کتاب را به چهار بخش اصلی تقسیم و با استناد به کارل مانهایم، محافظه‌کاری را پدیده‌ای کاملاً جدید ارزیابی کرد (ibid: 40). او در این چهار بخش انقلاب فرانسه، تجاوز ناپلئون بناپارت به اسپانیا و پرتغال، تحولات اساسی ناشی از این تجاوز، تأثیر آن بر کشورهای امریکای لاتین، و در نهایت انقلاب‌های لیبرالی در اسپانیا و پرتغال را بررسی و تحولات فکر محافظه‌کاری را در هریک از این کشورها واکاوی کرد تا به استقلال رسمی مکزیک در ۱۸۲۱ و برزیل در ۱۸۲۲ رسید. یک استثنا در بخش سوم این بررسی وجود دارد. موکه در این بخش، ضمن بررسی دوران بین انقلاب فرانسه و تجاوز فرانسویان به اسپانیا و پرتغال، تأثیر عملی و فکری انقلاب فرانسه را در فرایند شکل‌گیری تفکر محافظه‌کاری در میان روحانیون و محافل دیگر در این مناطق بررسی کرد و در نهایت به این نتیجه رسید که جنبش ضد روشنگری، افکار محافظه‌کاری یا ضد انقلاب، و «روحیه سستی

متعلق به قرون کهنه در شبه‌جزیره ایبری» به آن شکلی که در برخی آثار توصیف شده است، در این دوره شکل نگرفت. مشکل کتاب موکه این است که او فصول آن را با شاخص جغرافیایی تقسیم کرد. در صورتی که با تقسیم کتاب با شاخص موضوعی، امکان مطالعه تطبیقی میان کشورهای موضوع مطالعه فراهم می‌شد. او می‌توانست با تقسیم کتاب با شاخص موضوعی، محافظه‌کاری را در دو محور اصلی آن؛ یعنی دین و کلیسا از یک سو و سلطنت و دولت ملی از سوی دیگر طبقه‌بندی و بررسی کند (Mücke, 2007: 451, 453).

یورگن هابرماس در نوامبر ۱۹۸۲ مقاله‌ای را در نشریه مرکور (*Merkur*) منتشر کرد و در آن نومحافظه‌کاری جدید امریکایی را با رقیب آلمانی آن مقایسه کرد. به عقیده او، محافظه‌کاران آلمانی از جمله ارنست یونگر (E. Jünger)، ارنست فورستهورف (E. Forsthoff)، و آرنولد گهلن (A. Gehlen) در مقایسه با هم‌نوع امریکایی خود مردود شدند؛ زیرا این افراد نتوانستند مانند امریکایی‌ها تشخیص دهند که هنر پیش‌رو بخش مشروع مدرنیته است. بنابراین، نقد فرهنگی آن‌ها نقد مدرنیته و ضد دموکراتیک است. در حالی که، نقد متفکران محافظه‌کار امریکایی مانند دانیل بل (D. Bell)، پتر برگر (P. L. Berger)، ناتان گلارز (N. Glazer)، سیمور مارتین لپست (S. M. Lipset)، و ادوارد شیلز (E. Shils) بدون تردید در چهارچوب فکر دموکراتیک قرار دارد. فرض هابرماس این است که نومحافظه‌کاران امریکایی مسائل عینی اجتماعی را به حوزه فرهنگی واگذار می‌کنند و با این کار ساختار اجتماعی را نادیده می‌گیرند و بدین ترتیب، زمینه را برای مشروعیت دادن به ساختار موجود فراهم می‌کنند. آن‌ها تنش‌های دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را مشکل مدیریت قلمداد می‌کنند و معتقدند که این مسائل در صورتی قابل حل اند که مطالبات افراطی برای آزادی محدود شود. هابرماس قرار گرفتن این متفکران در مقابل روشن‌فکران را حاکی از ناتوانی آن‌ها از درک جنبه فرهنگی مدرنیته می‌داند. برخی معتقدند آن تمایزی که هابرماس میان این دو گروه قائل می‌شود وجود ندارد. هر دو گروه مسائل را به حوزه فرهنگی انتقال می‌دهند، با این پیامد که در نهایت وضع اجتماعی موجود مشروعیت پیدا می‌کند. هر دو گروه معتقدند که حقوق دموکراتیک شهروندان برای پیش‌گیری از هرج و مرج و فراهم کردن وضعیت بهتر برای حکومت کردن باید محدود شود. به عقیده آن‌ها در نهایت، این روشن‌فکران چپ هستند که با فراهم کردن زمینه ناامنی و آشوب مسئول مسائل پیش‌آمده خواهند بود. هر دو گروه به دموکراسی پارلمانی اعتقاد دارند، از عواقب تبلیغ دموکراسی افراطی روشن‌فکر چپ واهمه و از سنگین شدن بار دولت ترس دارند، و در عین حال از سیاست‌زدگی توده نیز نگران‌اند (Habermas, 1985: 59-80; Hohendahl and Schütz, 2012: 36).

۵. مبانی نظری

با توجه به منابع فوق، شاخص‌های سنجش تفکر محافظه‌کاری را به‌ترتیب ذیل مشخص می‌کنیم:

۱. مخالفت با لیبرالیسم: عموم متفکران محافظه‌کار و به‌خصوص متفکران «انقلاب محافظه‌کاری»، ضد لیبرال‌اند. آن‌ها لیبرالیسم را «ساز و کار بی‌روحی» تعریف می‌کنند که خصوصیت اصلی آن «اتم‌گرایی»، «فردگرایی بیمارگونه»، «پوچ‌گرایی»، «ارزش‌ستیزی»، و یا «فساد فرهنگی» است. اسوالد اشپنگلر (O. Spengler)، کارل اشمیت (C. Schmit)، ادگار یونگ (E. Jung)، هانس فریبر (H. Freyer)، مولر فون دن بروک (Moeller van den Bruck)، ارنست نیکیش (E. Niekisch)، ارنست یونگر، و «محفل عمل» (Tat-Kreis) به درجات مختلف و با مواضع متفاوت در دوران پیش از جنگ جهانی دوم در آلمان، ضد لیبرال‌اند (Breuer, 1990: 586). ضدیت با لیبرالیسم در دوران پس از جنگ جهانی دوم تعدیل شد. نسلی از محافظه‌کاران مانند هرمن لوبه (H. Lübbe)، روبرت اشپمن (R. Spaemann)، و ادو مارکارد (O. Marquard) در جمهوری آلمان فدرال ظهور کردند که از مدافعان پرشور نظم سیاسی لیبرالی در جمهوری آلمان فدرال در برابر «تهدید چپ افراطی» شدند (Hacke, 2008; Mohler, 1994; Kaltenbrunner, 1975: 39).

۲. مخالفت با اصل برابری: تقریباً تمام متفکران محافظه‌کار با برابرخواهی لیبرالی مخالف‌اند. آن‌ها انسان‌ها را به‌خصوص با توجه به تعلقات نژادی، جنسیتی، قومی، مذهبی، و طبقاتی به گروه‌ها و رتبه‌های مختلف تقسیم و این نظر را با استفاده از «نابرابری ذاتی» انسان‌ها توجیه می‌کنند. اشپنگلر، تحت تأثیر نظرهای نیچه و نظریهٔ نخبه‌گرایی، از نابرابری انسان‌ها دفاع می‌کرد (Spengler, 1973: 764). عصر تمدن عصر تقسیم جامعه به رتبه‌های مختلف، ناممکن بودن اعمال سیاست اصیل، بی‌توجهی به سنت و قائل شدن ارزش برای شکل است. قدرت‌ها و قوای قهریهٔ بی‌شکل چیزی است که ما در این عصر با آن سر و کار داریم (ibid: 1065). ادگار یونگ در فکر رجعت عصر اشرافیت بود. اُتمار اشپان (O. Spann) معتقد بود که اصل برابری به حکومت اراذل منجر خواهد شد. محافظه‌کاری جدید به‌طور آشکار با اصل برابری مخالفت نمی‌کند؛ ولی منویات خود را در پوشش نقد برابری اجتماعی، نقد مداخلهٔ دولت، و مخالفت با تدابیری مانند «اقدامات ایجابی» (affirmative action) یا «تبعیض مثبت» (positive discrimination) برای رفع نابرابری پنهان می‌کند. نومحافظه‌کاران امریکایی، به‌خصوص در این زمینه فعال‌اند و انتقاداتشان در این باره دو محور دارد: یکی، اشاره به تنش بین آزادی فردی و برابری در

قانون اساسی امریکا و دیگری، عملی نبودن برنامه‌های دولت برای رفع تبعیض (Hohendahl and Schütz, 2012: 31). آن‌ها معتقدند تلاش برای «برابری فرصت‌ها» به قیمت محدود کردن «آزادی فردی» تمام خواهد شد. بی‌شک این نقد، که با «نفسی برنامه‌ی لیبرالی» انجام می‌گیرد، حاوی عنصر ارتجاعی است؛ زیرا به‌بهانه‌ی تأکید بر آزادی فردی، برابری میان انسان‌ها نفی می‌شود. در حالی که نفی برابری مستلزم نفی آزادی فردی است (Steinfels, 1979: 216). جالب آن‌که تحکیم و تقویت حقوق فردی در برابر مصالح جمعی یکی از اصول اولیه‌ی لیبرالیسم است. اما نومحافظه‌کاران از سیاست‌های دولت برای تحدید آزادی‌های فردی حمایت می‌کنند. بنابراین در این مورد آن‌ها، بر خلاف محافظه‌کاران سنتی در ایالات متحده‌ی امریکا، نگران دخالت دولت در امور نیستند؛ بلکه به‌گمان خود این آزادی‌های فردی گسترده است که باعث نگرانی می‌شود.

۳. مخالفت با نظام دموکراتیک: بیش‌تر متفکران محافظه‌کار با نظام دموکراتیک مخالف بودند. متفکران محافظه‌کار آلمانی با نظریه‌ی دولت دموکراتیک و مدرن، که در جمهوری وایمار نظریه‌ی غالب بود، کاملاً مخالف بودند. البته مخالفت با فهم دموکراتیک از دولت فقط محدود به متفکران محافظه‌کار نمی‌شد، بلکه فردی مانند آلفرد وبر (A. Weber) در کنار شخصیتی مانند کارل اشمیت نیز با نظریه‌ی دولت و عمل آن در جوامع دموکراتیک مخالفت می‌ورزیدند (Sontheimer, 1994: 193). انقلابیون محافظه‌کار معتقد بودند که دولت در نظام لیبرالی میدان کشمکش و اختلاف منافع میان احزاب، اتحادیه‌ها، و افراد است و به همین علت، فرسوده و ضعیف است و در نهایت فنا می‌شود. این‌ها به‌خصوص با نفوذ قدرت‌های اقتصادی در سیاست مخالف بودند و جایگاه دولت را فراتر از احزاب و گروه‌های اجتماعی ارزیابی می‌کردند. برای نمونه می‌توان از هینریش فون گلیشن - روورم (Heinrich v. Gleichen-Rußwurm) نام برد. اسوالد اشپنگلر دولت ناشی از قرارداد اجتماعی را پدیده‌ای صرفاً انگلیسی می‌داند که با «جوهر آلمانی» در تضاد کامل قرار دارد. البته باید توجه داشت که نویسندگان محافظه‌کار آلمانی از فرهنگ آنگلوساکسونی و فرانسوی به‌عنوان «فرهنگ غربی» نام می‌بردند و بدین ترتیب فرهنگ آلمانی را از آن متمایز می‌کردند. اشپنگلر دموکراسی را «بی‌شکلی واقعی»، پارلمانتاریسم را «هرج و مرج قانونی»، و جمهوری را «نفسی هر گونه اقتدار» تعریف می‌کرد و معتقد بود که این مناسبات به انسان تحمیل شده است (Sontheimer, 1994: 201-207).

۴. اقتدارگرایی: اقتدارگرایی، در کنار ضدیت با لیبرالیسم، دومین ویژگی مشترک در میان اکثریت قریب به اتفاق متفکران محافظه‌کار است. دولتی مقتدر و جامعه‌ای تعاونی با رتبه‌ها

یا طبقات مختلف تصویری بود که بسیاری از نمایندگان فکر محافظه‌کاری از دولت داشتند. آن‌ها دولت قوی را ترجیح می‌دهند، بدون آن‌که دولت را حتی نیازمند مشروعیت داخلی یا الهی بدانند. یولیوس بیندر (J. Binder) معتقد است دولت باید نمایش «حاکمیت اصیل، شکوه‌مند، مستقل از شهروندان، و قهری مقتدرانه» باشد. اساس این فکر به قرون وسطی و دولت‌های رتبه‌ای غیرمتمرکز و خودمختار آن عصر برمی‌گردد. ادگار یونگ با دولت ملی در چهارچوب مدل «ملت - دولت» مخالف است و دولت مقتدر قوی را ترجیح می‌دهد. او معتقد است نخبگان قدرت جدید باید جانشین اشراف شوند (Mohler, 1994: 174). مولر فن دن بروک از دولت مقتدر دفاع می‌کند. او نیز تأکید خاصی بر نقش «رهبری» دارد. کارل اشمیت نیز خواستار نظامی مقتدر و باثبات است (Breuer, 1990: 589). اشپنگلر معتقد بود که حزب باید دستگاهی توده‌ای برای ستایش دیکتاتور باشد؛ چراکه دیکتاتور حزب نیست، بلکه مردی است فراتر از احزاب، حتی حزب خود. آینده به ابرمرد تعلق دارد، عاملی بی‌رحم و کسی که، به‌جای هرج و مرج حزبی، اقتدار بدون محدودیت را حاکم می‌کند. ارنست یونگر، بر خلاف اشپنگلر و نظرهای قبلی خود، دیکتاتوری فردی را پدیده‌ای موقت می‌داند (Schwarz, 1962: 116). او تحت تأثیر اندیشه‌های نیچه از قدرت خودویرانگر نظم بورژوازی سخن گفت. وی معتقد بود دیکتاتوری طبقه «کارگران» می‌تواند جانشین دیکتاتوری «رهبر فرهمند» یا «ابرانسان» شود. بدین ترتیب، یونگر فکر حاکمیت نخبگان کارکردی و نخبگان قدرت را، که با نظم سازمان‌دهی شده‌اند و به شیوه رهبران یا سربازان زندگی می‌کنند، جانشین حاکمیت قیصری اشپنگلر کرد (Cäsarismus). کارل اشمیت با تردید به «رهبر» یا حداکثر اقلیتی «رهبری‌کننده» فکر می‌کند. هانس زهر (H. Zehrer) و همکارانش در «محفل عمل» اهمیت خاصی برای طبقه متوسط قائل هستند. محافظه‌کاران آلمان پس از جنگ جهانی دوم، در دیدگاه‌های خود در این باره تجدید نظر اساسی کردند. آن‌ها در قرن نوزدهم و حتی در نیمه اول قرن بیستم به دولت اقتدارگرا گرایش داشتند. این موضع اقتدارگرایانه برای محافظه‌کاری امریکایی قابل فهم نیست. اقتدارگرایی در آلمان را باید در ارتباط با سنت سلطنت و نظریه‌های اقتدارگرایی دولت در نظر گرفت (Breuer, 1990: 597).

۵. فردگرایی و جمع‌گرایی: محافظه‌کاران عموماً از مطالبات و حقوق جمعی در برابر دفاع از حقوق فردی، به‌عنوان یکی از اصول لیبرالیسم، دفاع می‌کنند. آن‌ها درباره حقوق فردی با مسیحیت نیز اختلاف نظر دارند. در حالی که مسیحیت «ارزش و شرافت انسانی فرد» را مسلم و انکارناپذیر می‌داند و فرد را مافوق جمع، جامعه، و انجمن قرار می‌دهد؛

متفکران انقلاب محافظه کاری جمع را بر فرد ترجیح می دهند. آن‌ها به دنبال «جماعت خلاق» هستند. محافظه کاران، به خصوص در آمریکا، در این باره تجدید نظر کرده اند. اختلاف نظر محافظه کاران و لیبرال‌ها در ایالات متحده آمریکا درباره دموکراسی و نظام اقتصاد سرمایه داری، آن‌طور که در اروپا مشاهده می شود، نیست؛ بلکه دعوا به محتوای دموکراسی و عواقب نظم اقتصادی نامطمئن سرمایه داری مربوط می شود (Hohendahl and Schütz, 2012: 16). همان‌طور که ماکس لرنر (M. Lerner) در دهه ۱۹۶۰ می نویسد، محافظه کاری در آمریکا، با پذیرش اصول لیبرالی مانند فردگرایی و حقوق طبیعی، به لیبرال‌ها معترض می شود که انسان حقوق فردی و طبیعی دارد، ولی وقتی دولت در تصمیم‌گیری اقتصادی افراد دخالت می کند، نمی تواند از این حقوق کاملاً استفاده کند. آن‌ها از حقوق فردی در نظم طبیعی غیر قابل انکار در تاریخ بشر دفاع می کنند (Lerner, 1960: 674).

۶. مخالفت با کثرت‌گرایی حزبی: محافظه کاران با نظام حکومتی حزبی و کثرت‌گرایی ناشی از رقابت احزاب سیاسی مخالف‌اند و آن را زمینه‌ساز ناآرامی، هرج و مرج و ناامنی در جامعه قلمداد می کنند (Sontheimer, 1994: 142).

۷. مخالفت با پارلمانتاریسم: کارل اشمیت، در کنار بسیاری از متفکران کلاسیک محافظه کاری، با نظام پارلمانی و نظم نمایندگی مخالف است. او نسبت به مفید و ممکن بودن مشارکت عمومی در سیاست تردید داشت. ادگار یونگ، محفل عمل، هانس فریر، و ارنست یونگر به اشکال گوناگون با پارلمانتاریسم و مشارکت عمومی شهروندان در سرنوشت خود مخالف بودند (Schmitt, 1969: 8).

۸. مخالفت با اقتصاد سرمایه داری: بسیاری از متفکران محافظه کار از جمله اسپنگلر، که حتی خود را سوسیالیست می نامید، با نظام اقتصاد سرمایه داری مخالف بودند. محافظه کاری در آلمان سرمایه داری را، به منزله یکی از خصوصیات نظام اقتصادی جدید، تهدیدی برای نظم اجتماعی موجود در این کشور تلقی می کرد. این متفکران از اشکال جانشین نظام اقتصادی سرمایه داری سخن می گفتند. مولر فن دن بورک فکر تأسیس بنای اقتصادی جامعه، بر اساس تعاونی‌ها، را مطرح می کرد. ام. اچ. بوهم (M. H. Boehm)، ویلهلم اشتاپل (W. Stapel)، هینریش فون گلیشن - روورم، یا والتر شوت (W. Schotte) از مبارزه با نظام سرمایه داری دفاع می کردند. کارل اشمیت، ضمن احترام به مالکیت خصوصی، ناقد نظام سرمایه داری بود (Breuer, 1990: 588-589).

۹. مخالفت با دولت رفاه: اگرچه در میان متفکران محافظه کار کسانی هستند که از سیاست تأمین اجتماعی دفاع می کنند، لیکن بیش‌تر آن‌ها با دولت رفاه مخالف‌اند

(Gerstenberger, 1969: 54-58; Kondylis, 1986: 485-490). ادگار یونگ به‌وضوح با دولت رفاه مخالف بود، در حالی که هانس فریر تصویری خاص دربارهٔ دولت رفاه داشت. وی معتقد بود، با تأمین حقوق کارگران و استقرار نظام تأمین اجتماعی، می‌توان بر بیگانگی انسان از خود ناشی از جامعهٔ صنعتی غلبه کرد. فریر از سوسیالیسم دولتی حمایت می‌کرد. ارنست نیکیش با مالکیت خصوصی و دولت رفاه مخالف بود. یونگر از «دولت کارگری» تمام‌گرا، که در تشکیل آن لزوماً نیازی به رفع مالکیت خصوصی نیست، دفاع می‌کرد. به‌نظر او، دولت تمام‌گرای کارگری بهترین راه غلبه بر لیبرالیسم است. البته نویسندگان دیگر انقلاب محافظه‌کاری این نظریه را تأیید نمی‌کردند (Breuer, 1990: 589). محافظه‌کاران، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، در نظریات خود دربارهٔ دولت رفاه تجدید نظر اساسی کردند. آن‌ها تلاش می‌کردند تا به کمک سه مقولهٔ خودتعیینی (self-determination)، خودمسئولی (self-responsibility)، و هم‌پستگی از سیاستی حمایت کنند که بر اساس آن اقویا مسئولیت‌پذیر شوند و به‌ضعفا کمک شود. آن‌ها نظم اجتماعی را حاصل مسئولیت فردی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، و آزادی هدفمند تفسیر می‌کنند. نظمی که بر پایهٔ برابری عمومی لیبرالی معمول از عصر انقلاب فرانسه بنا نشده باشد، بلکه واقعیت تنوع و گوناگونی را بپذیرد. تنوعی که انسان‌ها را با توجه به شاخص‌هایی مانند انگیزه، احترام به قانون و نظم، مسئولیت‌پذیری، وظیفه‌شناسی، صرفه‌جویی، و وفاداری از یک‌دیگر متمایز می‌کند.

۱۰. ملی‌گرایی: رابطهٔ محافظه‌کاران با ملی‌گرایی کاملاً روشن نیست. مولر فن دن بروک اهمیت خاصی برای ملی‌گرایی و ملت قائل است. کارل اشمیت معتقد است «قوی‌ترین اسطوره‌ها» درون ملت قرار دارد (Schmitt, 1970: 79, 88, 231). هانس سِهرر ملت را یکی از سه جزئی (خود، دین، جنبهٔ اجتماعی) منعکس‌کنندهٔ «خواست مردم» می‌داند. اشپنگلر ملی‌گرایی را مرحله‌ای کوتاه در فرهنگ غربی می‌داند که در ۱۸۰۰ به پایان رسیده است. ادگار یونگ و هانس فریر موضعی به مراتب قاطعانه‌تر در مقابل دولت ملی دارند (Breuer, 1990: 592). ادگار یونگ که در چاپ نخست کتاب حاکمیت پست‌ها (۱۹۲۷) از ملی‌گرایی حمایت می‌کرد، در چاپ دوم نه فقط به دولت ملی بلکه به ملی‌گرایی به‌طور کلی پشت کرد. یونگ و فریر به جای «ملت»، از مفهوم «خلق» استفاده کردند. متفکران محافظه‌کار جدید در نظریهٔ ملت نیز تجدید نظر کردند. در ابتدا بحث دربارهٔ مفهوم ملت، با نقد ملی‌گرایی محافظه‌کارانه در قرن نوزدهم، شروع شد. سباستیان هافنر (S. Haffner) ادعا کرد که جنبش ملی‌گرایی در قرن نوزدهم در اصل یک جنبش چپ بود که در آغاز از انقلاب فرانسه و فرانسهٔ ناپلئون الهام گرفت و فکر ملی‌گرایی را

در آلمان مطرح کرد. در حالی که محافظه‌کاران در آن دوران از دشمنان سرسخت دولت ملی بودند و بعد از ۱۸۸۰ بود که جریان محافظه‌کار هوادار دولت مرکزی شکل گرفت. حتی در همین دوره هم آن‌ها تصور دیگری از دولت مقتدر داشتند. آن‌ها هوادار دولت فدراتیو بودند، ولی بعدها با حمایت محافظه‌کاری از دولت قوی ملی آشکارا شاهد تغییر نگرش آن‌ها دربارهٔ موضوع ملت هستیم (Kraus, 1994: 13-45). با این تفاسیر، زمینه برای تحول ملی‌گرایی محافظه‌کاری به میهن‌دوستی باز، با نگاه جهان‌وطنی و غیرمقید لیبرالی، فراهم شد (Lammert, 2006: 1; Hebeker and Hildmann, 2007). امروزه بین میهن‌دوستی و ملی‌گرایی فرق گذاشته می‌شود. میهن‌دوست کسی است که وطن خود را دوست دارد، ولی ملی‌گرا کسی است که ملت‌های دیگر را تحقیر می‌کند و تلاش دارد با تفرعن خود را از دیگران متمایز کند (Glück, 1996: 136).

۱۱. خلق‌گرایی: صرف نظر از استثناها، عموم متفکران محافظه‌کار «خلق‌ی» بودند. ادگار یونگ با الهام از هردر (J. Herder) خلق را تجسم متعالی، «آرگانی» زنده، و وجودی مقدس تعریف می‌کند. هانس فریرر مفهوم خلق را محور نظریهٔ سیاسی خود قرار داد. اسپنگلر به مفهوم خلق نپرداخت (Spengler, 1973: 754). یونگر از نژاد صحبت می‌کند، ولی نه به معنای زیستی آن. در چهارچوب نظریهٔ اشمیت نیز خلق زمانی اهمیت پیدا می‌کند که به عرصهٔ سیاست پا می‌گذارد. مولر فن دن بروک برای مفهوم خلق اهمیت قائل بود؛ زیرا افزایش و کاهش آن را در محیط زندگی تأثیرگذار می‌دید، اما این اهمیت ماهیتی صرفاً کمی بود. از نظر کیفی، خلق چیزی زیستی و غیرقابل تعیین بود (Breuer, 1990: 595).

۱۲. تمرکزگرایی: محافظه‌کاران کلاسیک نظرهای متفاوتی دربارهٔ قدرت متمرکز داشتند. ادگار یونگ معتقد بود که مناطق، ضمن داشتن خودمختاری نهادی، باید امور نظامی و اقتصادی را به دولت مرکزی واگذار کنند. بوهم، فریرر، و کارل اشمیت نیز با اندکی تفاوت از فکر امپراتوری حمایت می‌کردند. نظرهای «محفل عمل» دربارهٔ ساختار حکومت به این تصورات بسیار نزدیک بود و نویسندگان محافظه‌کار جوان اغلب از این موضع حمایت می‌کردند. نظرهای مولر فن دن بروک آشکارا امپریالیستی بود. اسپنگلر از «سوسیالیسم پروسی» دفاع می‌کرد. او معتقد بود که در صورت استقرار این نظام، دولت‌ها بر اساس اصول اقتدار بنا خواهند شد. البته منظور اسپنگلر «حاکمیت فکری و هستی پروسی» بر دنیا بود. هدف شکل دادن به دولتی بود که منعکس‌کنندهٔ تمدن جهانی فراتر از همهٔ تقسیم‌بندی‌های ملی باشد. یونگر نیز از فکر دولت امپریالیستی حمایت می‌کرد (Breuer, 1990: 599-600).

۱۳. نخبه‌گرایی: بیش‌تر متفکران محافظه‌کار، به‌ویژه جریان‌های فکری وابسته به تفکر «انقلاب محافظه‌کاری»، نخبه‌گرا بودند. اختلاف نظر اصلی آن‌ها با «حزب سوسیالیسم ملی آلمان»، وابسته به آدولف هیتلر (A. Hitler)، نیز دربارهٔ همین موضوع بود. آن‌ها این حزب را عوام‌گرا می‌دانستند.

۱۴. آزادی‌ستیزی: بیش‌تر متفکران محافظه‌کار با آزادی‌های نامحدود فردی، به‌خصوص از نوع لیبرالی آن، مخالف بودند. البته آن‌ها تفاسیر گوناگونی از آزادی داشتند. محافظه‌کاران آلمانی در قرن نوزدهم با آزادی مخالفت اصولی نداشتند، ولی اصرار داشتند که آزادی مطلق نیست (Dipper, 1979: 526). تصور «محافظه‌کاری قدیمی» از مفهوم آزادی «آزادی در عین وابستگی» بود (Kraus, 2000: 110). آن‌ها از این حکم مارتین لوتر (M. Luther) دربارهٔ آزادی الهام می‌گرفتند: «انسان مسیحی آقایی است بر تمام چیزها و بنده نیست کسی را. انسان مسیحی خدمت‌گزار است، چاکر همه چیز، و بنده همه کس» (May, 1982: 446). آزادی برای محافظه‌کاران آلمانی در قرن نوزدهم، آزادی بی‌قید و شرط نبود. از دیدگاه آن‌ها کسی واقعاً آزاد است که بتواند خود را با نظم ضروری سازگار کند (Romig, 1996: 186). بنابراین مفهوم آزادی برای آن‌ها آزادی از چیزی نبود، مثلاً آزادی از فشارهای دولتی، بلکه آزادی تعلق داشتن به چیزی بود و این آزادی برای تعلق داشتن به ارزش‌های متعالی، نهادهای فوقانی، و سازمانی بود که تجسم آزادی تلقی می‌شد، مثلاً آزادی در اجرای مناسک دینی یا فدا کردن خود برای «جمع». طبیعی است که چنین تفسیری از آزادی در مقابل تعبیر لیبرالی از آزادی قرار می‌گیرد که در آن آزادی به معنای آزادی فرد در رسیدن به منتهای سعادت در «جامعه‌ای شاد» است (Hahne, 2004: 104). محافظه‌کاران، در چند دههٔ اخیر، در نظر خود دربارهٔ آزادی تجدید نظر اساسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که آزادی لیبرالی به معنای «سرودی اجتماعی» نیست. آن‌ها به دنبال «آزادی از» «قید و بند اجتماعی» نیستند، بلکه در پی «آزادی برای» «خدمت به ملت» هستند (Mayer, 2007: 37, 42).

۱۵. سوسیالیسم: رابطهٔ متفکران محافظه‌کار با سوسیالیسم رابطهٔ عشق و تنفر بود. «محفلی عمل» تصویری سنتی از سوسیالیسم داشت، ولی در چهارچوب ملی. «بلشویک‌های ملی» درکی خاص از سوسیالیسم داشتند و تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی در روسیه و حوادث بعد از آن بودند. اشپنگلر، سومبارت (Sombart)، نیکش (Niekisch)، و گروه لنش-کونو-هنیش (Lensch-Cunow-Haenisch) از جمله افراد و جریان‌های محافظه‌کار بودند که به سوسیالیسم گرایش داشتند و درصدد تأسیس حکومت سوسیالیستی با خصوصیات ملی در آلمان بودند (Mohler, 1994: 59-65). مولر فن دن بروک سوسیالیسم ملی را مرحلهٔ

تکامل یافته و پیش‌رفته‌تر مارکسیسم تلقی می‌کرد. گرایش تفکر محافظه‌کاری به سوسیالیسم علل گوناگونی داشت از جمله: حساسیت برخی نمایندگان «انقلاب محافظه‌کاری» به مسائل اجتماعی، ضدیت مشترک به نظام دموکراتیک لیبرالی، مخالفت با نظام سرمایه‌داری، گرایش به دولت مقتدر، و ترجیح «مصالح جمعی» بر «حقوق فردی». محافظه‌کاری جدید در آلمان حتی ادعا داشت که سیاست اجتماعی ماهیتی صرفاً محافظه‌کاری دارد. آدام فن مولر (Adam von Müller)، مدت‌ها قبل از کارل مارکس (K. Marx)، طرح‌هایی برای سیاست اجتماعی ارائه داد که به پیدایش محافظه‌کاری اجتماعی آلمانی منجر شد (Kraus, 2000: 16). فرانس فن بادر (Franz von Baader)، یکی از شخصیت‌های رمانتیک مونیخ و از منتقدان رشد سرمایه‌داری اولیه، در نوشته‌ای که بعدها و در سال ۱۹۳۵ انتشار یافت بر سیاست اجتماعی تأکید کرد (Kraus, 1994: 94). اقدامات اجتماعی بیسمارک (Bismarck) سبب شد تا او امروز به‌عنوان «بنیان‌گذار دولت اجتماعی مدرن» شناخته شود (Nipperdey, 1998: 338). البته آن‌ها در مواردی هم اختلاف نظر داشتند. تصور محافظه‌کاران از انسان عموماً تصویری بدبینانه است، در حالی که تفکر سوسیالیستی، تحت تأثیر تفکر ترقی، اعتقاد به امکان تربیت انسان به موجودی «بہتر» را پذیرفته است (Mohler, 1994: 148). تفکر «انقلاب محافظه‌کاری» با اصل برابری نیز مخالف است. مخالفت با بین‌الملل‌گرایی و دشمنی با «بیگانگان» از جمله اختلافات دیگری است که میان تفکر مارکسیستی و سوسیالیستی و تفکر محافظه‌کاری وجود دارد. تفکر محافظه‌کاری به نظرهای اقتصادی، بی‌توجه به اقتصاد، به‌طور کلی کم‌توجه است (Sontheimer, 1994: 275).

۱۶. انسان از دیدگاه محافظه‌کاری: اساس بحث محافظه‌کاری دربارهٔ انسان را می‌توان

حول چهار محور ذیل خلاصه کرد:

۱. بسیاری از متفکران محافظه‌کار معتقدند تصور آن‌ها از انسان تفاوت چشم‌گیری با تصور مسیحیت از انسان ندارد (Müller, 2007: 64). محور اصلی تصور مسیحیت از انسان شرافت انسانی، هم‌راه با حق صیانت نفس، است که هیچ‌کس حق تجاوز به آن را ندارد. این تصور مبتنی بر این اعتقاد مسیحی است که: هر انسانی موجودی یگانه است، زندگی انسان موهبتی الهی است، و هیچ انسانی حق تجاوز به آن را ندارد (Rauscher, 2008: 19). بدین ترتیب، عمل سیاسی محافظه‌کاری با این محک سنجیده می‌شود؛

۲. تصور مسیحیت از انسان بر اساس مسئولیت فردی انسان منفرد بنا شده است. البته انسان باید با انسان‌های دیگر هم‌بستگی داشته باشد، ولی این هم‌بستگی باید متقابل باشد.

این حکم نه فقط برای انسان منفرد صدق می‌کند، بلکه دربارهٔ خانواده، اتحادیه‌ها، و جامعه نیز صادق است. امروزه از «اصل تعویض مسئولیت» (principles of subsidiarity)، که منظور از آن مسئولیت متقابل است، سخن گفته می‌شود؛

۳. اصل هم‌بستگی، که اساس مذهبی آن «عشق به هم‌نوع» است، سومین نکته قابل اشاره دربارهٔ تصویر مسیحیت از انسان است (Huber, 2008: 253)؛

۴. اصل کامل نبودن انسان چهارمین عنصر تصور مسیحی در این باره است. این تصور انسان را از تلاش برای ساختن «بهشت زمینی»، که به قول کارل پوپر (K. Popper) به جهنم منجر شده است، بر حذر می‌دارد. بدین ترتیب، سیاست عمل‌گرای محافظه‌کاری باید با این چهار محک «در عصر مابعد سکولاریسم» ساخته شود (Rödter, 2008: 17, 101; Brose,) (2009: 189-204; Fleischhauer, 2009: 58f).

۱۷. نژادپرستی: روابط جریان‌های مختلف «انقلاب محافظه‌کاری» با نژادپرستی و سامی‌ستیزی متفاوت است. افراد بسیاری مانند ارنست یونگر، ادگار یونگ، یورگ لانس فون لیبنفلز (Jörg Lanz von Liebenfels)، تئودور فریچ (T. Fritsch)، آگوست وینگ (A. Winnig)، ویلیام هینچل (W. Hentschel)، و کارل اشمیت در دورانی از فعالیت فکری خود به وضوح از تفکر نژادپرستانه و سامی‌ستیزی حمایت کردند. البته افراد دیگری از این گروه نیز مانند اُتمار اشپان، اسوالد اسپنگلر، و به‌خصوص توماس مان (T. Mann) از افکار ضد سامی و نژادپرستانه فاصله گرفتند.

۱۸. مسیحیت: اگرچه بین مسیحیت و تفکر محافظه‌کاری، به‌خصوص شکل قدیمی محافظه‌کاری، رابطهٔ تنگاتنگی وجود دارد، ولی تفکر انقلاب محافظه‌کاری عمدتاً عرفی و غیرمذهبی بود و از کلیسا فاصله می‌گرفت و اختلاف آن با کلیسا خیلی گسترده‌تر از نقاط مشترک آن بود. اختلاف نظر محافظه‌کاران با مسیحیت فقط محدود به ارزیابی آن‌ها از فرد نمی‌شد، بلکه اختلاف نظر اصلی آن‌ها دربارهٔ «معنا و هدف تاریخ» بود. در حالی که انقلاب محافظه‌کاری تاریخ را «در حال شدن» تصور می‌کرد، تصور مسیحیت از تاریخ حرکتی خطی به سوی جلو و از پیش تعیین‌شده بود که با به صلیب کشیده شدن مسیح شروع و به روز قیامت ختم می‌شد. مسیحیت «ارزش و شرافت انسانی فرد» را مسلم و انکارناپذیر می‌داند و فرد را مافوق جمع، جامعه، و انجمن قرار می‌دهد. در حالی که، متفکران انقلاب محافظه‌کاری جمع را بر فرد ترجیح می‌دهند (Mohler, 1994: 83, 84, 151-152). به‌طور خلاصه، می‌توان نتیجه گرفت که هدف متفکران «انقلاب محافظه‌کار» غلبه بر مقوله‌های به ظاهر متضاد «محافظه‌کار - انقلابی»، «ملی‌گرا - سوسیالیست»، «فردگرا - جمع‌گرا»، و مانند

آن بود و آن‌ها قصد داشتند، به اصطلاح خودشان، به «راه سوم» یا همان «رایش سوم» برسند (Herzinger, 1994: 74, 75).

جدول ۱. ویژگی‌ها و شاخص‌های تعیین شیوه تفکر محافظه‌کاری

۱	مخالفت با لیبرالیسم	۵	مخالفت با فردگرایی	۹	خلق‌گرایی	۱۳	بدبینی به انسان
۲	مخالفت با برابری خواهی	۶	مخالفت با کثرت‌گرایی	۱۰	تمرکزگرایی	۱۴	نژادپرستی
۳	مخالفت با نظام دموکراتیک	۷	مخالفت با پارلمان‌تاریسم	۱۱	اقتصاد تعاونی	۱۵	گرایش به دین
۴	مخالفت با آزادی فردی	۸	مخالفت با سرمایه‌داری	۱۲	اقتدارگرایی	۱۶	نخبه‌گرایی

۶. نتیجه‌گیری

همان‌طور که مشاهده می‌شود از شانزده شاخص سنجش تفکر محافظه‌کاری، هشت شاخص اول آشکارا سلبی هستند. در حالی که پنج شاخص تمرکزگرایی، اقتدارگرایی، بدبینی به انسان، نژادپرستی، و نخبه‌گرایی از ویژگی افتراقی برخوردارند و در مقابل حاکمیت دموکراتیک غیرمتمرکز، انسان‌گرایی، و برابری خواهی و حق مشارکت عمومی مردم در سرنوشت خود قرار دارند که از ویژگی‌های اصلی تفکر لیبرالی هستند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که تفکر محافظه‌کاری تفکری بازتابی و سلبی است و از درجه اعتبار ایجابی ساقط است و واکنشی به تفکر لیبرالی حاکم بر تحولات انجام گرفته در چند قرن اخیر است. این‌ها شاخص‌های مفیدی برای سنجش میزان اشاعه افکار محافظه‌کاری در جامعه ایران و به تبع آن جوامع مشابه، به خصوص جوامع اسلامی هستند. هدف از این واکاوی‌ها فراهم کردن زمینه برای ارائه طرحی نظری به منظور بررسی پیدایش و تحکیم تفکر محافظه‌کاری در ایران و دیگر کشورهای اسلامی است. تاکنون پژوهشی بنیادی در جوامع اسلامی و خاورمیانه درباره شکل تفکر محافظه‌کاری انجام نگرفته است و پرسش‌های بی‌پاسخ در این زمینه فراوانند، از جمله: آیا ریشه مخالفت با غرب در جوامع مسلمان خاورمیانه را می‌توان با پژوهش کردن درباره عناصر تفکر محافظه‌کاری در این منطقه شناخت؟ این پژوهش قدمی کوچک در این مسیر است.

پی‌نوشت

۱. این مقاله در چهارچوب طرحی پژوهشی با عنوان «هویت جمعی ایرانیان» تهیه شد و با حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم انجام گرفت.

منابع

- راسخ، کرامت‌اله (۱۳۹۱). فرهنگ جامع جامعه‌شناسی و علوم انسانی شامل ۵۰۰۰ مدخل با معادل‌های انگلیسی و آلمانی، شیراز: نوید شیراز.
- راسخ، کرامت‌اله (۱۳۹۳). *مقدمات جامعه‌شناسی*، جهرم: دانشگاه آزاد اسلامی.
- Bösch, F. (2002a). *Macht und Machtverlust. Die Geschichte der CDU*, München: Deutsche Verlags-Anstalt.
- Bösch, F. (2002b). *Das konservative Milieu, Vereinskultur und lokale Sammlungspolitik (1900-1960)*, Göttingen: Wallstein Verlag.
- Breuer, S. (1990). 'Die Konservative Revolution, Kritik eines Mythos', *Politische Vierteljahresschrift*, 31 (4).
- Breuer, S. (1993). *Anatomie der Konservativen Revolution*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
- Brose, T. (2009). 'Abschied vom irdischen Paradies. Zur Diskussion um politische Heilslehre und bedrohtes Menschenrecht', in: *Glaube, Vernunft, Politik. Eine Verhältnisbestimmung*, H. Zehetmair (Hrsg.), Freiburg: Herder Verlag.
- Burke, E. (1997). *Betrachtungen über die französische Revolution, in der deutschen Übertragung von F. Gentz. Bearbeitet und mit einem Nachwort versehen von L. Iser*, Frankfurt: Suhrkamp.
- Bussche, R. v. d. (1998). *Konservatismus in der Weimarer Republik: Die Politisierung des Unpolitischen*, Heidelberg: Universitätsverlag.
- Dipper, C. (1979). 'Der Freiheitsbegriff im 19. Jahrhundert', in: *Geschichtliche Grundbegriffe. Historisches Lexikon zur politisch-sozialen Sprache in Deutschland*, Band 2, Brunner (Hrsg.), Stuttgart: Klett-Cotta Verlag.
- Fleischhauer, J. (2009). *Unter Linken. Von einem, der aus Versehen konservativ wurde*, Hamburg: Reinbek.
- Geppert, D. (2002). *Thatchers konservative Revolution. Der Richtungswandel der britischen Tories 1975-1979*, München: Oldenbourg Wissenschaftsverlag.
- Gerstenberger, H. (1969). *Der revolutionäre Konservatismus*, Berlin: Duncker & Humblot.
- Glück, A. (1996). *Abstieg oder Aufbruch. Plädoyer für eine liberal-konservative Erneuerung.*, München: Görres.
- Green, E. H. H. (2002). *Ideologies of Conservatism, Conservative political Ideas in the Twentieth Century*, Oxford: Oxford University Press.
- Habermas, J. (1985). 'Die Kulturkritik der Neokonservativen in den USA und in der Bundesrepublik', in: *Ders: Die Neue Unübersichtlichkeit*, Frankfurt (a. M.): Suhrkamp.
- Hacke, J. (2004). 'Sammelrezension: Konservatismus: Idee, Parteien und Milieus', *hsozkult*, <http://www.hsozkult.de/publicationreview/id/rezbuecher-2180>.
- Hacke, J. (2008). *Begründung der Bundesrepublik, Die liberalkonservative Begründung der Bundesrepublik*, Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.

- Hahne, P. (2004). *Schluss mit lustig, Das Ende der Spaßgesellschaft*, Lahr: Johannis Verlag.
- Hebeker, E. and P-W. Hildmann (2007). *Fröhlicher Patriotismus? Eine WM-Nachlese*, München: Hanns Seidel Stiftung.
- Herzinger, R. (1994). 'Feldzeichen des Nichts, Die Gewaltphilosophie der Konservativen Revolution und der Chiliasmus der deutschen Übermoderne', in: *Gewalt, Faszination und Furcht, Jahrbuch für Literatur und Politik in Deutschland*, F. Meyer-Gosau and W. Emmerich (Hrsg.), Leipzig: Reclam.
- Hildmann, P-W. (2009). 'Von der Freiheit des konservativen Denkens, Grundlagen eines modernen Konservatismus', *Aktuelle Analysen No. 52*, München: Akademie für Politik und Zeitgeschehen.
- Hohendahl, P-U. and E. Schütz (2012). *Perspektiven konservativen Denkens Deutschland und die Vereinigten Staaten nach 1945*, Bern: Lang.
- Huber, W. (2008). *Der christliche Glaube. Eine evangelische Orientierung*, Gütersloh: Gütersloher Verlagshaus.
- Kaltenbrunner, G-K. (1975). *Der schwierige Konservatismus*, Berlin: Nicolaische Verlagsbuchhadlung.
- Kondylis, P. (1986). *Konservatismus, Geschichtlicher Gehalt und Untergang*, Stuttgart: Klett-Cotta.
- Kraus, H-C. (1994). 'Ein altkonservativer Frondeur als Parlamentarier und Publizist: Ernst Ludwig von Gerlach (1795-1877)', in: *Konservative Politiker in Deutschland*, Ders. (Hrsg.), Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.
- Kraus, H-C. (2000). 'Stand und Probleme der Erforschung des deutschen Konservatismus bis 1890', in: *Stand und Probleme der Erforschung des Konservatismus, Studien und Texte zur Erforschung des Konservatismus*, Band I, C. v. Schrenck (Hrsg.), Berlin: Duncker & Humblot.
- Lammert, N. (2006). 'Fröhlicher Patriotismus. Ein Rückblick auf die WM', *Das Parlament*, https://www.das-parlament.de/2010/28_29.
- Lerner, M. (1960). *Amerika. Wesen und Werden einer Kultur. Geist und Leben der Vereinigten Staaten heute*, Frankfurt (a. M.): Europäische Verlagsanstalt.
- Mannheim, K. (1984). *Konservatismus. Ein Beitrag zur Soziologie des Wissens*, N. Stehr, D. Kettler, and V. Meja (Hrsg.), Frankfurt (a. M.): Suhrkamp Taschenbuch Verlag.
- May, G. (1982). 'Christliche Freiheit', in: *Geschichtliche Grundbegriffe*, O. Brunner u. a. (Hrsg.), Stuttgart: Klett-Cotta.
- Mayer, T. (2007). 'Freiheit, Gleichheit, Solidarität, Zur aktuellen Gewichtung historischem Leitbegriffe', *Politische Studien* 412, 58, Jahrgang, März/ April.
- Mohler A. (1994). *Konservative Revolution in Deutschland 1918-1932, Grundriß ihrer Weltanschauung*, Stuttgart: Vorwerk.
- Mücke, U. (2007). *Gegen Aufklärung und Revolution. Die Entstehung konservativen Denkens in der iberischen Welt (1770-1840)*, Köln: Böhlau.
- Müller, J-B. (2007). *Konservatismus-Konturen einer Ordnungsvorstellung, Beiträge zur Politischen Wissenschaft*, Band 146, Berlin: Duncker & Humblot.
- Nipperdey, T. (1998). 'Deutsche Geschichte, 1866-1918', Band II, *Machtstaat vor der Demokratie*, München: C. H. Beck.

- Rasekh, Keramatollah (2000). *Das politische Denken der Reformisten im Iran 1811-1906: Eine Untersuchung über das politische Denken der iranischen Intellektuellen*, Münster: Lit-Verlag.
- Rauscher, A. (2008). (Hrsg.). *Handbuch der Katholischen Soziallehre*, Berlin: Duncker & Humblot.
- Rödter, A. (2008). 'Was heißt heute konservativ? Das Maß der Mitte im politischen Denken, Entscheiden und Handeln' *Die Politische Meinung*, Nr. 465.
- Romig, F. (1996). Freiheit, in: *Lexikon des Konservatismus*, C. v. Schrenck-Notzing (Hrsg.), Graz: Leopold Stocker Verlag.
- Schildt, A. (2006). 'Konservatismus', in: *Evangelisches Staatslexikon*, W. Heun u. a. (Hrsg.), Stuttgart: Kohlhammer.
- Schmitt, C. (1969). *Der Hüter der Verfassung*, Berlin: Duncker & Humblot.
- Schmitt, C. (1970). *Verfassungslehre*, Berlin: Duncker & Humblot.
- Schumann, H. G. (1984). 'Konservatismus als analytischer Strukturbegriff', in: *Konservatismus*, 2. erweiterte Aufl. Königstein im Ders. (Hrsg.), Taunus: Athenäum Verlag.
- Schwarz, H. P. (1962). *Der konservative Anarchist. Politik und Zeitkritik Ernst Jüngers*, Freiburg: Rombach.
- Siepe, H-T. (1999). 'François René de Chateaubriand', in: *Religion in Geschichte und Gegenwart. Handwörterbuch für Theologie und Religionswissenschaft*, 4. völlig neu bearbeitete Aufl, Band 2, H. D. Betz u. a. (Hrsg.), Tübingen: Mohr Siebeck Verlag.
- Sontheimer, K. (1994). *Antidemokratisches Denken in der Weimarer Republik: Die politischen Ideen des deutschen Nationalismus zwischen 1918 und 1933*, 4. Aufl, München: dtv.
- Spengler, Oswald (1973). *Der Untergang des Abendlandes*, München: C. H. Beck.
- Steinfels, P. (1979). *The Neoconservatives, Neoconservatives, The Men Who are Changing America's Politics*, New York: Simon and Schuster.